

واکنون

نمایشنامه «آنتیگون» نوشته «ژان آنوئی» از روز سه‌شنبه پانزدهم اسفندماه در طالار طلالی انجمن ایران و آمریکا به کارگردانی رکن‌الدین خسروی روی صحنه آمد ..

ژان Jean Anouilh فرانسوی این نمایشنامه را با الهام از «آنتیگون» اثر «سوفوکل» در ۱۹۴۲ نوشت . یعنی زمانی که فرانسه در اشغال ارتش هیتلری بود. آنتیگون برای ملت فرانسه سرمشق جدال در برابر بردگی و بنحاضر آزادی بود .

کرئون

رکن‌الدین خسروی با صحنه آوردن این نمایشنامه نشان داد که کارگردانی دل‌آگاه است .

نقش آفرینان نمایشنامه به ترتیب : رضامعینی (راوی) - ثریا قاسمی «آنتیگون» Antigone پروین ملکوتی «دایه» سیمین داوودی «ایمن» Ismene - سعید نیکپور «همون» Hémon - محمدعلی کشاورز «کرئون» Creon فرهاد رادمنش «غلام بیجه» - داوود رادمنش و رشید بیهام و محمد باقر غفاری «نگهبان» - منوچهر احمدی «قاصد» و مینو «اریدیس» بودند .

توتم‌هایی!

رضامعینی نقش خود را راحت و با تسلط انجام داد و بازی ثریا قاسمی ، محمدعلی کشاورز و منوچهر رادمنش درخشان بود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

آنتیگون دختر لاغر اندامی است او با دست خالی ، با اندام لاغر و چهره سیاه و تودار ، یکه و تنها علیه دنیا ، علیه کرئون «حاکم» قیام میکند . در نمایشنامه آنتیگون میتوان دید که غالب و مغلوب ، حاکم و محکوم چگونه جا عوض میکنند و چگونه مرگ تن میتواند نقطه آغاز شکفتن زندگی تازه‌ای باشد .

ادیب شهریار مرده است - کرئون ، غاصب میراث حکومت اوست - دوپسر ادیب ، در خارج شهر ، زیر سم اسبان دشمن چنان له شده‌اند که هیچیک را از دیگری باز نمیتوان شناخت . کرئون قصد دارد میخ قدرت حکومت خود را در زمین افکار عمومی بکوبد . لاجرم فرمان میدهد جنازه «اتئوکل» را با تشییع رسمی و شکوهمندی دفن کنند و جنازه «پولینیس» را مثل یک خائن در میان شهر

بگذارند تا عفونت مردار، مردم شهر را هوشیار کند که سزای خائن چیست و پاداش خادم کدام .

«ایسمن» ، دختر بزرگ «ادیپ» ، زیباست و آلوده لباس‌های فاخر و زیورآلات زندگی و قصر «کرتون» ، و به شب‌نشینی‌ها و مجالس عیش دل بسته است. انتخاب این زندگی برای آنتیگون راحت‌تر است . (فرزندان ادیپ خواهرزاده‌های کرتونند و آنتیگون ، نامزد «همون» پسر کرتون است) اما آنتیگون علیه این زندگی قیام میکند ، می‌خواهد ننگ اتهام را از دامان خانواده خود بشوید و برادرش را دفن کند و در مقابل اندرزه‌های مشفقانه خواهر خود می‌ایستد که او را به زندگی آرام و بی‌دغدغه و رقص و بازی دعوت میکند

در این نمایشنامه آدم‌های دیگری هم هستند : «اوریدیس» همسر خیرخواه کرتون که شب و روز سرگرم بافتن لباس برای بینوایان است و نگهبانان ، که (مردمان بدی نیستند . مانند همه ، زن و بچه و گاهی خرده‌گرفتاریهایی دارند اما متهمین را بی‌خیال ، راحت و آسوده برای شما توقیف میکنند ... بهیچ‌چیز نمی‌اندیشند و بوی سیر ، چرم و شراب قرمز از آنان متصاعد است . اینها دستیاران بیگناه حکومتها هستند که همواره از خود و از دستگاه دآوری زمان خود راضی و خوشنودند ، عجالتاً تاروژی که «حاکم» جدیدی فرمان‌دستگیری «حاکم» فعلی را بدهد ، دستیار و فرمانبردار دستگاه دآوری «کرتون» هستند).

آنتیگون ، می‌خواهد ، می‌خواهد ، می‌خواهد ، حق را ، عدالت را و زیباییها را و به‌بهای آنچه می‌خواهد جان عزیز برکف نهاده است . او به کرتون میگوید : «چرا می‌خواهی مرا ساکت کنی ؟ چون میدانی حق با من است ؟ میدانی که حق با من است ولی هیچوقت اقرار نخواهی کرد زیرا داری از سعادتت دفاع میکنی مثل سگ که از استخوانش دفاع میکند - با این سعادتتان مرا از هر چه سعادت است بیزار کردید. من از این زندگی شما که باید بدون چون و چرا دوستش داشت متنفرم ... من همه چیز را فوراً می‌خواهم و بایستی کامل هم باشد ، در غیر این صورت آنرا قبول نمیکنم ... می‌خواهم امروز از همه چیز مطمئن باشم و همه چیز مثل وقتیکه کوچک بودم زیبا باشد ، وگرنه ترجیح میدهم بمیرم .»

نگهبانان به کرتون خبر میدهند که نیمه شب ، غافل از چشم‌آنها ، کسی بر جسد «پولینیس» خاک ریخته و گریخته است. کرتون آشفته میشود ولی در اوج قدرت ، مخالفین را و مقاومت را بمسخره میگیرد ، اما هیچکس نباید از اینکه کسی در مقابل فرمان او ایستاده است مطلع شود و نگهبانان را آگاه میکند که این بقیمت جان‌شان تمام خواهد شد .

شب بعد، نگهبانان مجرم را دستگیر میکنند و بحضرت کرئون می‌آورند. آنتیگون است که علیرغم اندرزهای دایه و خواهرش کار خود را دنبال کرده است. اوج تراژدی، صحنهٔ مقابلهٔ آنتیگون با کرئون، مقابلهٔ اراده با قدرت است.

خسروی کارگردان نمایشنامه در این باره میگوید: (... بگمان من نفس تراژدی را باید در شخصیت کرئون جست، آنتیگون بدانگونه که امروز، تئودورا کیس، ملینا مرکوری و ایرنه پاپاس بخاطر رهائی از پوچی و زشتی به ستیز برخاسته‌اند، در راه عقیده‌اش مبارزه میکند و میمیرد و مرگ در راه ایده‌آلهای انسانی تراژدی نیست).

در این مقابله، هر کلمه که از دهان آنتیگون در می‌آید کلنگی است که بنای عظیم قدرت کرئون را از داخل می‌تراشد و فرو میریزد.

کرئون می‌کوشد به نیرنگی آنتیگون را آرام و رام کند. درهای باغ سبز زندگی پر تحمل را با نشان میدهد. دورنمای زندگی شیرین باپسرش «همون» را پیش رویش می‌گشاید. ولی آنتیگون دربارهٔ همهٔ این حرفها از پیش تصمیم خودش را گرفته است و به پوچی و بیهودگی این زندگی یقین دارد.

کرئون که از تطبیع طرفی نمی‌بندد دست به تهدید می‌زند: «... بفرض که بتوانی او را خالک کنی، خودت میدانی که بیرونش می‌آورند. پس جز اینکه دوباره انگشتانت را خونی کنی و دوباره دستگیر شوی چه میتوانی بکنی؟». آنتیگون: «میدانم که جز این کاری نمیتوانم بکنم ولی دست کم این کار از من ساخته است و باید آنچه را میتوان کرد انجام داد». او در مقابل کرئون که میگوید: «من میخواهم نجات بدهم» جواب میدهد: «نه میتوانید نجات دهید و نه متقاعد کنید... فقط میتوانید دستور دهید مرا بکشند».

- اگر دستور بدهم شکنجه‌ات کنند؟

- برای چه؟ برای اینکه گریه کنم، تقاضای عفو کنم، برای اینکه قسم بخورم دیگر نمیکنم و وقتی خلاص شدم کارم را از سر بگیرم؟

- خوب مرا سرگرم میکنی!

- نه، شما را سرگرم نمیکنم، شما را میترسانم، برای همین است که سعی میکنید مرا نجات دهید، البته نگاهداری يك آنتیگون زنده و بی‌سروصدا توی قصر آساتر از کشتن! اوست. خلاصه اینکه شما خیلی حساس و رقیق‌القلب هستید و نمیتوانید بی‌رحم باشید ولی خودتان می‌دانید که بزودی دستور کشتن مرا

خواهید داد و برای همین است که میترسید ، قبیح است که
مردی بترسد .

آنتیگون، آخرین ضربه‌های کاری را فرود می‌آورد و بنای رفیع قدرت،
مثل يك کاخ پوشالی درمقابل باد فرومیریزد . کرئون دیگر درمانده و مستأصل
شده است و بزانو درمی‌آید و با صدائی گرفته میگوید .

— آره ، راست است ، من میترسم که مجبور شوم دستور کشتن
ترا بدهم و نمی‌خواهم این کار را بکنم .

— کرئون بیچاره ، با این ناخنهای شکسته و خاک‌آلود و
لکه‌های کبودی که سر بازان تو، روی بازوانم گذاشته‌اند ، با این
ترسی که دلم رامیریزد ، با همه اینها من از تو تواناترم .

— پس بمن رحم کن ، زنده بمان ، نعش برادرت که پائین
پنجره اطاقم در حال پوسیدن است باندازه کافی مرا ناراحت
کرد تا نظم در شهر برقرار شد . پسر من ترا دوست دارد . مجبورم
نکن که با کشتن تو بازگناه دیگری مرتکب شوم . باندازه کافی
تقاص پس داده‌ام .

آنتیگون مصمم است و بیدی نیست که ازین باده‌ها بلرزد . فرمان قتل
خود را از کرئون عاجز دریافت میکند و بسوی سر نوشت می‌شتابد . «همون»
نامزد وفادارش درمقابل وساطت خود وقتی می‌بیند کار از کار گذشته است تفی
بصورت پدر می‌افکند و بدنبال آنتیگون میرود . ضربه حوادث ، «ایسمن»
خواب‌آلود متجمل را بهوش می‌آورد — او فریاد میزند :

— آنتیگون ، من جرأت پیدا کردم ، حالا من هم با تو خواهم آمد ،
فردا کار ترا دنبال خواهم کرد .

مردم اطراف قصر را گرفته‌اند ، قاصد خبر می‌آورد که همسر خیر خواه و
مهربان کرئون نیز گلوی خود را بریده است . کرئون فرومیریزد و به شانه
غلام بچه‌اش تکیه میکند — که از آن مسکین هم کاری ساخته نیست — فریاد مردم
از خارج قصر بگوش میرسد و اوج میگیرد . صداها بالا میرود و نگهبانان رگبار
مسلسل را بروی مردم می‌گشایند و تماشاچی مشاهده میکند که قدرت نمائی نشانه
ضعف است... و کرئون از صحنه خارج میشود .

اسلام کاظمیه